

## مختصری دربارهٔ رساله‌های نقد ادبی در شبه قاره و رسالهٔ اعلاءالحق در پاسخ رسالهٔ احقاقالحق حزین

سید حسن عباس\*

نقد ادبی از دیرباز در ادبیات فارسی شبه قاره رایج و معمول بوده است و سخنوران فارسی‌گوی این سرزمین بر اشعار شاعران پیشین و معاصر، خرده می‌گرفتند یا خرده‌گیری‌های دیگران را پاسخ می‌دادند. در نتیجهٔ آن مواد بسیاری در موضوع نقد ادبی در ادبیات فارسی در شبه قاره به‌وجود آمد.

نمونهٔ این‌گونه نقدها در کتب تواریخ و تذکره‌ها موجود است و همچنین رساله‌های متعدّد نیز به‌صورت جداگانه ترتیب و تدوین و تألیف گردیده است و جا دارد که همه آن رساله‌های کوچک و بزرگ به‌طور شایسته تنقیح و تصحیح و چاپ شود و در معرض نگاه پژوهشگران قرار گیرد.

سلسلهٔ این‌گونه نقدها از زمان اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۳ هـ) آغاز می‌شود. در آن زمان بسیاری از شاعران ایران زمین به‌هند روی آوردند و برخی از آنان به‌دربار مغول راه یافتند، چنان‌که غزالی مشهدی (م: ۹۸۰ هـ)، طالب آملی (م: ۱۰۳۶ هـ)، قدسی مشهدی (م: ۱۰۵۶ هـ) و غیره به‌منصب ملک‌الشعرایی رسیدند و برخی دیگر در دربارهای سلاطین مغول مقام و مرتبهٔ بلند داشتند و مورد احترام همه بودند. چون شاعران ایرانی خود را اهل زبان می‌دانستند، به‌شاعران فارسی‌گوی هند اعتنا نمی‌کردند و گاه‌گاهی ایرادات و اعتراضاتی بر اشعار آنان وارد می‌ساختند یا برخورد آنان نامناسب و نادرست بوده، شاعران هندی این حرکت را به‌معنای توهین و به‌اصطلاح خود را بهتر و بزرگتر

---

\* استادیار فارسی دانشگاه هندوی بنارس، وارانسی.

دیدن و دیگران را کمتر دانستن، می‌پنداشتند. در نتیجه برای تسکین حس برتری‌جویی خود، یک نوع محاربه و معارضه و معرکه‌آرایی ادبی به‌وجود آوردند. در شعرگویی، ایرانیان اهل زبان بودن خویش را سَنَد می‌دانستند. اما هندیان آن را منطقی نمی‌پنداشتند و این ادعا را قبول نداشتند و معتقد بودند که "تنها فارسی زبان بودن، کافی نیست. زیرا یک نفر فارسی زبان هم از نظر اصول زبان‌شناسی ممکن است اشتباه کند".<sup>۱</sup> به عبارت دیگر "در واقع کلام زبان دان سَنَد است. اما شرطی که به‌پایه استادی رسیده باشد و سقمی در نظم او نباشد".<sup>۲</sup>

خان آرزو (م: ۱۱۶۹ هـ) که یکی از نوابغ روزگار خود بود، با شیخ علی حزین لاهیجی (م: ۱۱۸۰ هـ) مناقشه ادبی نیز داشت، بر اشعار او خرده‌گیری کرده و راجع به آن رساله‌ها نوشته که ذکرش بعداً خواهد آمد، فارسی‌گویان هند را بسیار ارج می‌نهاد. در این باره نوشته است:

"هندیان به سبب توغّل و کثرت ورزش و تصحیح و تفحص زبان فارسی، داخل زمره فارسیان شده‌اند و این چنان است که زمخشری و صاحب تلخیص‌المفتاح، اشعار ابی‌همام و غیره را برای تصحیح الفاظ به سَنَد آورده‌اند".<sup>۳</sup>  
لذا می‌توان گفت:

"... غیرایرانی و تورانی اگر تتبع به کمال داشته و صحبت صاحبان محاوره نموده باشد، قول او سَنَد است. اما به این رسیدن مشقت تمام می‌خواهد".<sup>۴</sup>  
قدسی مشهدی در منقبت حضرت امام رضا علیه‌السلام قصیده‌ای به مطلع زیر دارد:  
عالم از ناله من بی‌تو چنان تنگ فضاست که سپند از سر آتش نتواند برخاست  
شیدا فتحپوری (م: ۱۰۵۴ هـ) که شاعر بسیار توانا، پُرگو و ماهر زبان بود، هیچ‌ده بیت از این قصیده قدسی را در همان وزن و قافیه مورد انتقاد قرار داد. نصرآبادی در تذکره خود راجع به او نوشته است:

۱. تنبیه‌الغافلین، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. همان.

۳. خان آرزو: مثنوی به نقل از تنبیه‌الغافلین، ص ۳۷ و ۳۸.

۴. خان آرزو: داد سخن، ص ۶۴.

”اصلش از ولایت هند است. خیالش غریب و افکارش لطیف است. شعر بسیاری گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته. اما از بی‌دماغی تمام را به پارهٔ کاغذ نوشته. در اشعار او به‌ندرت شعر بلندی بهم می‌رسد بسیار تند خو بود یا کم الفت به مردم می‌گرفت. وضعش هم کثیف بود چنانچه ملأ رشدی به او شباهتی داشت. پیوسته به محض

سراج‌الدین علی خان آرزو اکبرآبادی  
در رسالهٔ خود «داد سخن»، قصیدهٔ  
قدسی، ایرادت شیدا و محاکمهٔ منیر  
لاهوری هر سه را بررسی و داوری  
کرده است.

توهمی از اقران و امثال مثل حاجی محمد جان (قدسی) و طالب کلیم که هریک به صفات حمیده یگانه آفاق‌اند، می‌رنجیده. قصیدهٔ حاجی محمد جان، مصراع اوّل را بی‌معنی برآورده، قصیده‌ای به‌همان بحر و قافیه گفته،

ناانصافی چند کرده که شرح نتوان داد. یکی آنکه حاجی محمد جان گفته:

مهر و مه را نبود بی‌مدد رای تو نور به‌نگاه دگری دیدهٔ عینک بیناست

او اعتراض کرده که «دیدهٔ عینک کی بینا» می‌شود<sup>۱</sup>.

و در سفینهٔ خوشگو (ص ۳۳۲) می‌بینیم که شاعری که نورس نام داشت، ایراد شیدا

را پسندیده. خوشگو می‌نویسد:

عالم از نالهٔ من ... الخ

”و نورس نام شاعری، اعتراض شیدا پسندیده، این پیش مصراع رسانیده:

منع بی‌طاقتی سوختگان تا حدی است که سپند از سر آتش نتواند برخاست

آند رام مخلص (۱۱۶۴-۱۱۰۷ هـ) اظهار نظر کرد که ”چرا چنین نگفت تا در برابر

مطلع حاجی هم مطلع می‌شد به‌تغییر یک لفظ:

منع بی‌طاقتی سوختگان تا اینجاست که سپند از سر آتش نتواند برخاست“<sup>۲</sup>

حکیم رکنا کاشی دربارهٔ شیدا گفته است:

۱. ص ۴۴۴.

۲. سفینهٔ خوشگو، ص ۳۳۲.

مسیحا را به شیدایان عالم الفتی باشد به‌جز شیدا نگوید شعرگو کس در زمین من و خود او درباره خویش چنین می‌گوید:

شعر برجسته شیدا همه جا مشهور است نیست حاجت که به‌دیوان مرتب نگرید صاحب تاریخ صبح صادق، نوشته است که "عدد اشعارش به صد هزار رسیده"<sup>۱</sup>. باید توجه داشت که قدسی مشهدی، شاعر مورد احترام دربار شاهجهانی بود و بر اشعار وی ایراد گرفتن کار آسان و ساده‌ای نبود و این کار، دلیری و بیباکی بیش از حد می‌طلبید. اما شیدا بدون اینکه مقام و مرتبه وی را ملحوظ داشته باشد، بر شعر قدسی ایراداتی وارد کرد و قدرت و مهارت خود را در لغت و محاوره فارسی نشان داده است.

ابوالبرکات منیر لاهوری (م: ۱۰۵۹ هـ) که شاعر برجسته زمان خود بود، نیز با همین احساس ناقدری روبه‌رو بوده که شیدا فتحپوری و بعداً خان آرزو و امثال آنان، دُچار شده بودند. با وجود این احساس ناقدری، او به‌داوری درباره کلام هردو شاعر یعنی قصیده قدسی و ایرادات شیدا پرداخت و در همان وزن و قافیه بررسی و ایرادات سُست و بی‌جا و ناروای شیدا را نشان داده است. او شیدا را شاعر بزرگ عصر خود می‌دانست ولی قلم خود را از حمایت و طرفداری بی‌جا نگهداشته است. درحالی‌که جلالای طباطبایی در حمایت قدسی مشهدی بر شیدا تاختم و چنان با لحن تند زبان خود را باز نموده است که موجب حیرت می‌شود. او در طرفداری قدسی می‌نویسد:

"ای مدعی! باری این قدر دریافت خود باید داشت که بر گفته خردمندان دلیرانه گرفت کردن، بی‌خردی است و در سخن بزرگان، بی‌تأمل سخن کردن، کودک منشی و خردی... به‌قافیه‌بندی غره شدن و آن را قصیده غراً نام نهادن، ناشاعری، بل بی‌شعوری است. ای عزیز! این نه دهره و دهریت است که در مصارف استعمال آن دخل بی‌جا توانی کرد و این نه لغت سانسکریت و زبان گوالیار است که با وجود عدم قدرت در آن تصرف توانی نمود. این لهجه دری از زبان پارسی است، از افواه پارسی زبانان باید آموخت و چراغ سخندانی از

۱. خزانه عامره، ۳۷۳.

مشکوه اندیشه اینان باید افروخت. از مطالعه فرهنگنامه‌های فارسی، زبان‌دان نتوان شد، و از تتبع دواوین قدما از پیش قدمان این وادی نتوان گشت<sup>۱</sup>. سراج‌الدین علی خان آرزو اکبرآبادی در رساله خود «داد سخن»، قصیده قدسی، ایرادت شیدا و محاکمه منیر لاهوری هر سه را بررسی و داوری کرده است. منیر لاهوری رساله‌ای نیز به نام «کارنامه» در نقد ابیاتی از عرفی شیرازی (م: ۹۹۹ هـ)، طالب آملی (م: ۱۰۳۶ هـ) زلالی خوانساری (م: ۱۰۳۴ هـ) و ظهوری ترشیزی (م: ۱۰۳۵ هـ) تألیف نموده و علت تألیف را چنین بیان داشته است:

”مخالفین در نتیجه اثر و نفوذ خاص خود در دربارها به نشر این عقیده کوشیده و این فکر خام را عام کرده‌اند که تنها ایرانی بودن شرط کافی است تا کسی شاعر بلندپایه و معتبر شناخته گردد“<sup>۲</sup>.

شاعران هندی در نظر شاعران ایرانی مقام و مرتبه‌ای نداشتند و منیر لاهوری در «کارنامه» خود با ذکر از مجالسی که در آن شاعران ایرانی در مورد شاعران هندی اظهار نظر می‌کردند، روحیه برتری جویی آنان را چنین توصیف نموده است:

”طالب آملی در مجلس یکی از قصاید خاقانی را تدریس می‌کرد و شرح می‌گفت. وقتی که درس تمام شد او (منیر) طالب را متوجه کرد که مطالب قصیده را درست نفهمیده است. طالب با غرور گفت: از این قسم شعر در هندوستان تنها به درس می‌خوانند، من به ناخن پا می‌نویسم“<sup>۳</sup>.

مجلس دیگر: منیر ذکری از مجلسی می‌کند که در آنجا تعریف‌هایی از عرفی، طالب، زلالی، ظهوری، می‌شد و آنان را خلاق‌المعانی و ستارگان آسمان زبان‌دانی می‌گفتند و در مقابل آنان شاعران فارسی‌گوی شبه قاره را طعن و تشنیع می‌کردند، حتی یکی از آنها گفت:

---

۱. داد سخن، ص چهل و یک.

۲. داد سخن، ص سی.

۳. همان.

«اگر امیر خسرو به صحبت ایشان رسیدی چاشنی سخن‌های شیرین اندوختی و اگر سلمان (مسعود سعد) در روزگار ایشان بودی، فارسی از اهل بیت ایشان آموختی»<sup>۱</sup>.

محاكمات الشعرا تألیف میر محسن اکبرآبادی و ابطال الباطل تألیف فتح علی گردیزی و احقاق الحق از ناشناس (اما منسوب به خان آرزو) در مورد انتقاد بر اشعار حزین و همچنین قول فیصل از امام بخش صهبائی و رساله قاری عبدالله شاعر افغانستان در محاکمه و قضاوت آن خواندنی است.

خان آرزو باز نقدهای منیر لاهوری بر اشعار عرفی و طالب و زلالی و ظهوری را پاسخ می‌گوید و رساله خود را به نام «سراج منیر» موسوم می‌سازد. این رساله همراه با رساله منیر لاهوری و همچنین داد سخن خان آرزو بکوشش دکتر سید محمد اکرم «اکرام» از طرف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد در سالهای ۱۹۷۴ م و ۱۹۷۷ م انتشارات یافته است.

نقد ادبی در زمان خان آرزو بسیار اوج گرفت و مخصوصاً وقتی که شیخ علی حزین لاهیجی وارد هند شد و به هجو مردم هند پرداخت، فارسی‌گویان آن سامان به مقابله با او برخاستند و به نقد شعرش پرداختند از جمله هجوهای شیخ این دو نمونه آورده می‌شود. درباره فیضی و ابوالفضل چنین اظهار نظر کرده است:

«در زاغان هند از این دو برادر بهتری برنخاسته».

«بابا! در ملک هندوستان اعداد نماز پنجگانه را کسی نمی‌داند تا به حقایق علمی و دقایق حکمی چه برسد»<sup>۲</sup>.

این‌گونه اظهارات موجب شد که مردم هند مخصوصاً شاعران در خرده‌گیریها پیش بروند و در نتیجه آن معارضه بسیار وسیع و طولانی آغاز گردید. سراج‌الدین علی خان آرزو در پاسخ‌گویی حزین رساله‌ای به نام «تنبيه الغافلین» نوشت. این رساله شامل

۱. همان.

۲. تنبيه الغافلین، ص بیست و هشت و نه

اعتراضاتی است که آرزو بر اشعار حزین وارد کرده است. کتاب مذکور با تصحیح و مقدمه و حواشی دکتر سید محمد اکرم «اکرام» از دانشگاه پنجاب، لاهور در ۱۹۸۱ م به چاپ رسیده است. خان آرزو در دیباچهٔ تنبیه الغافلین نوشته است:

“... عرض می‌شود که در این ایام که انجامش به خیرباد، مطالعهٔ دیوان بلاغت بنیان، جناب فصاحت مآب شعرای اوج نکته‌پردازی... خاتم متأخرین شیخ محمد علی متخلص به «حزین» که تخمیناً از مدت ده سال به سبب هنگامهٔ ایران در هندوستان جنت‌نشان که داخلش «من دخله کان آمنا» گویان است گردیده، و از طنطنهٔ شاعریش گوش اصاغر و اکابر پُر شده اتفاق افتاده و از استفادهٔ تمام دست بهم داد. لیکن در بعض اشعار که به سبب قصور فهم به معانی آن نرسیده و فایز به مقصد آن نگردیده، ترددی و اغلاقی روی داد. ناچار در تحریر را بر روی قلم مشوش رقم خود کشاده و نیز پاره‌ای از مصارع را که از جهت نارسایی ذهن خویش نارسا فهمیده گاهی به اندک تغییر تبدیل گردانید. و گاهی خود بهم رسانید. پس این را از عالم خطای بزرگان گرفتن که در واقع خطای بزرگ است تصور نباید فرمود، بلکه برای لغزش سخن که دست مایهٔ شعرای هند است سند پیدا نمود. امیدوار است که اگر احیاناً به نظر شریف او درآید از خلل و زلل برآید!»<sup>۱</sup>

دکتر سید محمد اکرم «اکرام» در باب قضاوت می‌گوید:

“مسلم است که انگیزهٔ اصلی نگارش تنبیه الغافلین حس انتقام‌جویی خان آرزو بود که می‌خواست حزین را که هجوهای رکیک مردم هند کرده بود، سر جایش بنشانند. آرزو برعکس حزین، راه هجا و بدگویی نیموده، بلکه محققانه قلم برداشت و نقایص و معایب فنی و لغوی را در اشعار حزین نشان داد و ثابت کرد که برتری جویی از اینکه او ایرانی است، هیچ پایه و اساس ندارد”<sup>۲</sup>.

دکتر محمد اکرم می‌افزاید:

۱. تنبیه الغافلین، ص ۲.

۲. همان، پیشگفتار.

”در نتیجه این معارضه ادبی مردم دو گروه شدند. یکی مخالف حزین که او را یک شاعر عادی ایرانی تلقی کرده، مرتکب اشتباهات لسانی می‌دانستند. دیگری طرفدارش که او را به‌عنوان ایرانی بودنش استاد مسلم‌الثبوت و از هرگونه اشتباه زبان و محاوره مبرا و منزّه عن الخطا خیال می‌کردند. آرزو این گروه را در آثار خود کاسه لیسان هند و کاسه لیسان مغول، یاد می‌کند“<sup>۱</sup>.

مولوی محمد باقر آگاه مدراسی (۱۲۲۰-۱۱۵۸ هـ) نیز کتابی به‌نام چهارصد ایراد بر کلام آزاد (=عثرات آزادیه = ۱۱۹۹ هـ) نوشته است. او در این رساله بر اشعار آزاد، چهار صد اعتراض وارد کرده است. این رساله هنوز به‌زیور طبع آراسته نگردیده است.

میر محمد عظیم ثبات (م: ۱۱۶۱-۶۲ هـ) فرزند میر محمد افضل ثابت اله‌آبادی (م: ۱۱۵۰ هـ) نیز بر شیخ تاخته. در این مورد واله داغستانی می‌گوید:

”و همچنین سیدزاده عزیزالقدر میر محمد عظیم متخلص به «ثبات» خلف‌الصدق میر محمد افضل متخلص به «ثابت»، پانصد بیت از دیوان شیخ برآورده که مضامین آنها به‌جنسه از

دیگران است و باعث بر این امر این شد که شخصی از اعزه بیتی از افکار میر محمد افضل ثابت را به‌تقریبی از برای شیخ نوشته بود. ایشان در جواب نوشتند که قطع نظر از بی‌رتبگی این بیت، مضمونش از فلان شاعر است که میر افضل دزدیده است. میر محمد عظیم آن رقعہ را دید. عرق حمیتش به‌حرکت آمده. در چند روز پانصد بیت شیخ را ضایع کرد“<sup>۲</sup>.

استاد شفیع کدکنی در باب قضاوت ایرادهای محمد عظیم ثابت بر اشعار حزین، نوشته‌اند که محمد عظیم ثابت بیشتر در مورد مسئله اشتراک مضامین در شعر حزین و سرچشمه‌های الهام یا سرقات او پرداخته است. با وجود این، ایشان به‌صراحت می‌فرمایند:

۱. تنبیه‌العالمین، پیشگفتار.

۲. ریاض‌الشعرا، ص ۲۱۳.



«... مقداری از انتقادهای این شاعر بر حزین وارد است و قابل انکار نیست. اما مقداری از این نزدیکی‌های مضمون را در دیوان بیشتر شاعران می‌توانیم بیابیم، حتی در دیوان حافظ و اگر بخواهیم چنین به حساب مضامین رسیدگی کنیم حساب بعضی از شعرای روزگار خودمان چنان پاک می‌شود که تنها دفتر سفید اشعارشان برای آنها خواهد ماند»<sup>۱</sup>.

شیخ حزین مردم کشمیر را هم هدف هجوهای خود قرار داده بود و پاسخ‌های آن نیز از طرف شاعران کشمیری داده شد. محقق شهیر آقای دکتر عارف نوشاهی در «حزین‌نامه» آن را گردآوری و چاپ نموده‌اند.

محاكمات الشعرا تألیف میر محسن اکبرآبادی و ابطال الباطل تألیف فتح علی گردیزی و احقاق الحق از ناشناس (اما منسوب به خان آرزو) در مورد انتقاد بر اشعار حزین و همچنین قول فیصل از امام بخش صهبائی و رساله قاری عبدالله شاعر افغانستان در محاکمه و قضاوت آن خواندنی است.

این چهار رساله یعنی تنبیه الغافلین خان آرزو و قول فیصل صهبائی و رساله قاری و انتقاد ثبات را استاد شفیع کدکنی در کتاب خود درباره حزین که «شاعری در هجوم منتقدان» نام دارد (چاپ تهران، ۱۳۷۵) یکجا آورده‌اند و هرکس می‌تواند به راحتی از آن استفاده کند.

«محاكمات الشعرا» یکی دیگر از انتقادهایی است که فتح علی گردیزی در حمایت نقطه نظرهای خان آرزو، در چهار فصل زیر تألیف کرده است:

**فصل اول:** در بیان آنکه از اهل زبان هم در علم شعر و انشا غلطی واقع شود.

**فصل دوم:** در بیان آنکه بعضی جاهلان گویند که اعتراض کردن سراج‌المحققین حضرت آرزو رحمه الله علیه بر اشعار شیخ علی حزین از نقصان کمال است... زیرا که جناب شیخ زبان‌دان است و اهل زبان، و زبان فارسی را هیچ کس مثل او نمی‌داند، و مردمان هندوستان زبان خود را می‌دانند، نه زبان فارسی را.

**فصل سوم:** در بیان اقسام اعتراضات.

۱. شاعری در هجوم منتقدان، ص ۳۷۸.

**فصل چهارم:** در بیان بعضی شعرا که در هندوستان جنت‌نشان متولد شده و در زبان‌دانی و علم شعر مسلّم‌الثبوت گشته‌اند.

همچنانکه در سطور گذشته اشاره رفت، گروهی در طرفداری شیخ حزین نیز برخاسته و به پاسخ‌گویی به اعتراضاتی که بر شیخ شده بود، مبادرت ورزیده. از آن میان سیالکوتی مل وارسته (م: ۱۱۸۰ هـ) به طرفداری حزین و در پاسخ‌گویی اعتراضات خان آرزو بر اشعار حزین و حاکم بیگ حاکم صاحب تذکره مردم دیده، رساله‌های «احقاق حق» و «جواب شافی» را نگاشت.

امام بخش صهبائی در موضوع نقد ادبی کتابی بسیار مهم به نام «قول فیصل» در محاکمه اعتراضات خان آرزو بر اشعار حزین در ۱۲۶۲/۱۸۴۶م تألیف کرد.

هر دو رساله چاپ شده است. آزاد بلگرامی نیز در دفاع حزین برخی از اعتراضات آرزو را در خزانه عامره، پاسخ داده است. (ص ۱۹۴).

علاوه بر معارضه خان آرزو و حزین رساله‌های دیگر در نقد ادبی تألیف گردیده

است از آن جمله ایراداتی که محمد صدیق سخنور بلگرامی (م: ۱۲۲۲ هـ) بر اشعار میر غلام علی آزاد بلگرامی (م: ۱۲۰۰ هـ) آورده، در رساله «تحقیق السداد فی مزله الآزاد» ارایه کرده است. او رساله مزبور را در دو فصل و یک خاتمه به‌نگارش درآورده است بدین‌قرار:

**فصل اول:** در تحقیق عیوب به کلام آزاد.

سخنور، در این فصل یازده بیت آزاد را به‌عنوان «عیوب» مورد ایراد خود قرار داده است.

**فصل دوم:** تدقیق تشنگی‌ها اندر کلام آزاد. در این فصل مؤلف هشت بیت آزاد را مورد بررسی و ایرادهای خود قرار داده است.

**خاتمه:** دَخل‌های آزاد به کلام سخنور.

در این فصل چهار بیت خود را آورده و اصلاحاتی که آزاد از لحاظ مضمون آورده را بیان کرده است.

یکی از شاگردان آزاد بلگرامی که به‌نام میر عبدالقادر مهربان اورنگ‌آبادی (م: ۱۲۰۴ هـ) شناخته می‌شود، در پاسخ‌گویی رساله سخنور رساله‌ای به‌عنوان «تادیب‌الزندیق فی

تکذیب‌الصدیق» نوشته و همه اعتراضات سخنور را در همان لحن و شیوه پاسخ داده است. هردو رساله را به نام «دو رساله در نقد ادبی» چاپ کرده‌ام. در سلسلهٔ انتقاد بر آزاد بلگرامی علاوه بر اشعار وی، در ردّ کتاب معروف او «مآثرالکرام تاریخ بلگرام» یکی از همشهری‌های او، غلام حسن متخلص به «ثمین» بلگرامی کتابی به نام «شرایف عثمانی» نوشت. ثمین بلگرامی معتقد بود که آزاد بلگرامی در کتاب خود مآثرالکرام به قبیلۀ خویش بسیار مباحثات نموده و یکی از شخصیت‌های خانوادگی خود سید محمد صغری (م: ۶۰۲ هـ) را جدّ اعلائی تمام سادات حسینی واسطی بلگرام قلمداد کرده است و به عنوان «فاتح بلگرام» معرفی نموده است و برای شیوخ خانوادهٔ فرشوری عثمانی که ثمین از آن خانواده بود، اهمیت به‌سزایی قایل نشده است. لذا او در ردّ اشتباهات مآثرالکرام در ۱۱۵۹ هجری «شرایف عثمانی» را به‌نگارش درآورد. شرایف عثمانی تا به حال به صورت خطّی نگهداری می‌شود و جا دارد که انتشار یابد.

مولوی محمد باقر آگاه مدراسی (۱۲۲۰-۱۱۵۸ هـ) نیز کتابی به نام چهارصد ایراد بر کلام آزاد (= عثرات آزادیه = ۱۱۹۹ هـ) نوشته است. او در این رساله بر اشعار آزاد، چهار صد اعتراض وارد کرده است. این رساله هنوز به‌زیور طبع آراسته نگردیده است. ابوطالب خان تبریزی اصفهانی مؤلف تذکره خلاصه الافکار نیز بر آزاد تاخته و وی را به باد انتقاد کشیده است و حتّی او را مورد تمسخر قرار داده است. شاعر شهیر اردو میرزا محمد رفیع سودا (م: ۱۱۹۶ هـ) کتابی به نام «عبرت‌الغافلین» در پاسخ خرده‌گیری‌های میرزا محمد فاخر مکین (م: ۱۲۲۱ هـ) نگاشته است. این کتاب را پروفیسور شریف حسین قاسمی اخیراً تجدید چاپ کرده‌اند.

\*

همچنانکه اشاره کردیم امام بخش صهبائی (م: ۱۸۵۷ م) در روزگار خود در دهلی یک شخصیت بسیار مهم بود. او شاعر و نویسندهٔ تواناست. نواب صدیق حسن خان دربارهٔ او نوشته است:

”مولوی امام بخش دهلوی - ساغر کش مصطبهٔ سخندانی و پیرمغان میکدهٔ معانی است. در فنون و علوم رسمی پایهٔ بلند داشت و در فارسی دانی و مهارت

درس کتب این زبان منصب ارجمند، در وقت خودش در دهلی بی‌نظیر زمان می‌زیست و نزد اکابر و امرای دارالخلافه به عزت و اکرام به‌سر می‌برد. شروح و فواتح و خواتم کتب مغلقه درسیه از زبان فرس از وی یادگار است، خصوصاً رساله «قول فیصل» که به‌طریق محاکمه در میان حزین و آرزو نوشته، در آن داد تحقیق و انصاف داده. نامه‌نگار در ایام اقامت دهلی مکرر او را در مجلس مولانا صدرالدین خان آزرده دیده. در هنگام برگشتگی افواج انگلیسیه در خانه خودش رحیق شهادت از دست ستمگران نوشیده. نسبش از طرف پدر به‌حضرت عمر فاروق اکبر می‌رسد و از طرف مادر به‌سید عبدالقادر جیلانی. در تحقیق لغت فرس و مصطلحات زبان دری و تکمیل عروض و قافیه و استکمال فنّ معماً فرد روزگار بود!<sup>۱</sup>

امام بخش صهبائی در موضوع نقد ادبی کتابی بسیار مهمّ به‌نام «قول فیصل» در محاکمه اعتراضات خان آرزو بر اشعار حزین در ۱۲۶۲ هـ/ ۱۸۴۶ م تألیف کرد. به‌قول خودش این محاکمه «بی‌طرفانه» است با روش قوله، قال، اقول یعنی اول شعر حزین را آورده به‌عنوان قوله، سپس به‌عنوان قال، اعتراض خان آرزو را مطرح کرده و پس از آن با عنوان، اقول پاسخ خود را ارایه کرده است. همین روش در آن زمان معمول بوده است. این کتاب در ۱۲۷۸ هجری در مطبع نظامی کانپور در کلیات صهبائی چاپ شده است. پروفیسور وزیرالحسن عابدی آن را به‌زبان اردو برگردانده اما به‌تکمیل نرسانیده و هرچه ترجمه نموده در مجله نقوش، لاهور، شماره ویژه معرکه‌های ادبی، جلد ۲ (ص ۵۱۰-۴۶۸) به‌چاپ رسانده است. بنا به‌گفته شفیع کدکنی:

”قول فیصل از امام قلی صهبائی که کوشیده است عادلانه به‌دفاع از حزین، در برابر آرزو، پردازد و در مواردی نیز حق را به‌آرزو داده است“<sup>۲</sup>.

و دکتر سید محمد اکرم «اکرام» می‌گوید:

۱. شمع انجمن، ص ۴۱۲.

۲. شاعری در هجوم منتقدان، ص ۱۷.

”صهبائی «قول فیصل» را به‌عنوان یک کتاب جامع و قاطع در نقد ادبی نگاشته که الحق شایستهٔ تقدیر است و خواننده را از پایهٔ معلومات دامنه‌دار مؤلف آگاه می‌سازد. نویسنده ضمن انتقادات، مسایل لسانی و عروضی و دستوری را در بعضی جاها بسیار فاضلانیه مطرح ساخته و حق تحقیق را ادا کرده است.<sup>۱</sup>

اما رساله «اعلاء الحق» که صهبائی در جواب رساله «احقاق الحق» قبل از ۱۲۶۷ هجری تألیف کرده، در واقع در پاسخ‌گویی اعتراضات بر اشعار حزین است. این رساله در ضمن کلیات صهبائی چاپ

مطبع نظامی کانپور در ۱۲۹۵ هجری انتشار یافته است و از صفحهٔ ۷۵۷ تا ۷۷۰ قرار دارد. در صفحهٔ ۷۵۷ عنوانش چنین است: «اعلاء الحق در جواب رساله احقاق الحق سراج‌الدین علی خان آرزو».

راجع به مؤلف رسالهٔ احقاق الحق، دکتر سید

محمد اکرم «اکرام» نوشته است که ”نویسنده‌یی

نامعلوم نیز اعتراضاتی بر چند بیت حزین وارد ساخت و آن وجیزه را «احقاق الحق» نام گذاشت. منشی دین دیال دهلوی که کلیات استاد بزرگوار خود امام بخش صهبائی را در سه جلد ضخیم با زحمت و دقت بسیار مرتب و چاپ کرد، اشتبهاً «احقاق الحق» را تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو قلمداد نمود.<sup>۲</sup> منظور دکتر سید محمد اکرم این است که رسالهٔ احقاق الحق، از تألیفات خان آرزو نیست. او باز می‌نویسد:

”صهبائی در این رساله نام خان آرزو را جایی نیاورده. او برای مؤلف احقاق الحق، لفظ «معترض» به‌کار می‌برد. در جایی دیگر نیز او را به‌نام صاحب احقاق الحق، می‌نامد. به‌عبارت دیگر نام اصلی مؤلف را نمی‌داند.<sup>۳</sup>

رساله «اعلاء الحق» را  
صهبائی در جواب  
رساله «احقاق الحق»  
قبل از ۱۲۶۷ هجری  
تألیف کرده.

۱. تنبیه‌الغافلین، ص شصت و یک.

۲. تنبیه‌الغافلین، ص پنجاه و یک.

۳. ص همان.

اما چنان نیست که صهبائی در این رساله نام خان آرزو را نبرده است. درست است که به‌عنوان مؤلف رساله صریحاً وی را قلمداد نکرده است اما از عبارت صهبائی معلوم می‌شود که اعتراض از کدام شخص است دو جا در متن رساله *اعلاءالحق*، نام خان آرزو را صریحاً آورده است. ملاحظه شود، در پاسخ اعتراض بر دومین بیت/درین فکر که تعلیم ... /صهبائی نوشته است:

“... لخلخه سائی همین نکهت چاره یبوست دماغ سوزیهای سراج‌الدین علی  
خان آرزو خواهد کرد ...”

و پس از سطری چند باز می‌نویسد:

“... خان مذکور از بی‌اعتنایی چشم تأمل از غوامضش پوشیده‌اند...”

لازم به‌ذکر است نام رساله «احقاق‌الحق» در فهرست آثار خان آرزو نیامده است و من بنده در فهرست نسخه‌های خطی فارسی یکی از کتابخانه‌های شخصی در شهر رامپور اثر فوق را با نام «خان آرزو» جزو فهرست دیده بودم اما نتوانستم خود نسخه را ببینم. سبک نگارش رساله «احقاق‌الحق» هم بسیار نزدیک به رساله *تنبيه الغافلین* و داد سخن و رساله‌های دیگر آرزو هست که در مورد نقد ادبی نگاشته است. ولی تا وقتی که خود نوشته‌های آرزو درین باب دیده نشود، نمی‌توان به‌طور قطع و یقین این رساله را جزو آثار خان آرزو شمار کرد.

حالا آمدیم بر سر مطلب، همان طور که گفته شد، رساله *اعلاءالحق* تألیف صهبائی در پاسخ‌گویی رساله *احقاق‌الحق* است. صاحب رساله *احقاق‌الحق* یازده بیت شیخ علی حزین را مورد اعتراض خود قرار داده و صهبائی آن را پاسخ داده است. متن رساله همراه با کلیاتش در ۱۲۹۵ هجری چاپ شده بود و خیلی کمیاب بود. بنابراین به‌عنوان یکی دیگر از دفاع‌نامه‌های مهم شعر حزین چاپ آن لازم به‌نظر آمد. صهبائی اول به‌عنوان «قوله» بیت شیخ علی حزین را آورده، سپس به‌عنوان «اعتراض» ایراد مؤلف رساله *احقاق‌الحق* را می‌آورد و در آخر به‌عنوان «جواب» پاسخ اعتراضات را مبادرت می‌کند. پاسخش مفصل و همراه با دلایل و شواهد شعر است. چند رساله را به‌طور مآخذ اسم هم برده است و همچنین اشتباهات نسخه‌برداران را هم نشان داده است. سبک نگارش هم بسیار استوار است. مجموعاً یازده بیت که در این رساله آمده است،

من بنده آن را در دیوان حزین، چاپ تهران نشان داده اما چهار بیت در دیوان مذکور دیده نشد. احتمال است بعداً شیخ یا این ابیات را از دیوان خود خارج کرده یا نسخه‌ها که گردآورنده در دست خود داشت، ابیات مزبور را نداشته باشد بدین علت در نسخهٔ چاپی دیوان موجود نیست.

متن:

### رسالهٔ اعلاء الحق در جواب رسالهٔ احقاق الحق

هرچه از زبان قلم برمی‌آید، انفعال ناشایستگی‌هایش بر روی صفحه سراپا یک قطرهٔ عرق می‌گرداند. و آنچه از جیب عبارت سر برمی‌زند، حسرت ناقبولی‌هایش در ماتم آبرو سیه جامه الفاظ می‌پوشاند. معنی‌ها از صحبت قلم محجوب سیه‌کاری و عبارت‌ها از شامت تداوم دست فرسوده عزاداری، نه معنی را از اشراف خامه‌ام به پیرایهٔ فضل نازیدن و نه عبارت را به حضور نامه‌ام از شکوهٔ سرنوشت آرمیدن. اینجا نیرنگی‌های جهان خیال سرخ و زرد گردیدن خجالت‌پروریهای تصور نارسایی است و دقت آفرینی وضع تأمل اندیشهٔ سرنگونی‌های خجالت غفلت آشنایی معذوری عالم نارسایی و افسردگی‌های شکنجهٔ بی‌پروبالی را بی‌اختیار به‌متانت وضع تمکین می‌فروشد. و مجبوری جهان عاجزناالی در فریاد بی‌سروپایی ناچار به‌تهمت فروشی صدای صریر می‌کوشد (ص ۷۵۷) سیاه‌قلمی صفحهٔ این اوراق آن‌قدر طوفان عرق سرداده که سرتاسر صفحات سیلاب سیاهی است بر بنای صفاکاری جوهرنگاه دویده و اندیشهٔ زبونیهای جرأت تحریر این همه به‌شکنجهٔ الفت نارسایی افتاده که سراپای قلم الفی است بر زین صفحه کشیده. عذر ناکسی باری به‌اعانت گوشه‌گیری از شکنجهٔ خجالت اظهار برآرد و لحاظ شکسته بالی مگر به‌قفس‌آرایی زمین‌گیری زحمت اندیشهٔ پرواز بردارد. سرجملهٔ طول کلام ناله‌پروریهای داغ این الم است و ماحصل عبارت‌آرائیها نوحهٔ زحمت‌های این ماتم که اعزه را با همهٔ رنگینی بهار تمیز خار خار تصویری دامن نمی‌گذارد که مگر این مخمور خمکدهٔ امتیاز یعنی صهبائی بی‌برگ و ساز که عمری است در عشرت‌کدهٔ امید قبول از الفت پرستان غبار بیرون در است و در زیانکدهٔ داغ حرمان از بساط آرایان

نالۀ بی‌اثر از بادۀ خمستان تحقیق دماغی رسانیده که بی‌پردگی‌های کیفیتِ اسرارِ آزل از پیمانۀ طبعش جرعه‌ایست بر خاک ریخته و از صفائحِ نسخهٔ رموزِ سوادِ برگرفته که کشفِ غوامضِ تقدیر از آیینۀ خاطرش تمثالی است جلوۀ بی‌نقابِ انگیزته و حال آنکه بی‌پایانیهای محیطِ سرمایگی به‌هزار موجِ عرقِ علمِ طوفان می‌افرازد و ظلمت‌اندویدیهای شبستانِ ناکسی به‌صد داغِ المِ چهره افروختگیهای شمع می‌طرازد، چهره افروزی شاهدِ تفصیلِ ناگزیرِ جلوۀ بی‌نقابِ است و رنگینی بهار توضیح بی‌اختیار چمن‌پیرایی‌های وضع بی‌حجابی.

پوشیده مباد که کلام معجز نظام، صاحبِ عزّ و تمکین، شیخ محمد علی حزین که رنگین بهار طبعش خونِ صد گلستان برگردن گرفته و شرم صفای خاطرش، روی هزار آیینه در نگار نهفته. چنین کمند افکارش در گردن نفس سوزی‌های غزالان معانی اسرارِ نمای «حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۱</sup> و عالم‌گیری دام اندیشه‌اش در تسخیرِ عنقای مضامین گرم انداز ادای «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»<sup>۲</sup>. شوخی معنیش برقی است هر نفس از (ص ۷۵۷) ابر الفاظ بهیای جهیدن و فروغ مضامینش خورشیدی بر دم از مطلع عبارات ناگزیر درخشیدن. پاکی انفاسش بر شبنم آلودگی‌های بساط صبح چشمک زن تریهای دامن و پرتو خورشیدِ ضمیرش بر روشنی خطوط شعاعِ تهمت فروش سیاهی دود گلخن رنگینی عبارتش بهاری گل نکرده که در حسرت‌آباد تماشای خطوطش رگ یاقوت را در آتش نباید نشست و شستگیهای پاکی الفاظش آبی به‌عرض نیاورده که در پهلویش گوهر را تهمت عرق بر خود نشاید بست، مثنوی:

غبار جلوه‌گاهش راست پاکار	صفای روی صبح فیضِ دُر بار
گل دستار معنی لفظ بکرش	بهارِ وضع شوخی رنگِ فکرش
گلستان جلوۀ صد شبنم انگیزت	ازان یک قطره کز پیشانیش ریخت
گهر از دامن آیینۀ بردار	ازان دم گر شود یکدم خبردار
ورق خواهد شدن دامن گلچین	ز فیض آن بهار طبع رنگین
رگ گل می‌نماید تار انفاس	اگر حفظِ کلامش را کند پاس

۱. رگ گردن، سورهٔ ق (۵۰)، آیه ۱۶.

۲. آیا بیشتر می‌خواهی، سورهٔ ق (۵۰)، آیه ۳۰.



دهن تا با کلامش سازگار است	تنور جوشش طوفان نار است
بود دیوان او چون دفتر گل	سراسر مشقی آهنگ بلبل
برای روی گل زان جمله نیرنگ	خجالت دستیار سرخی رنگ
ز لفظ و معنیش کان جمله نور است	زبان خامه شاخ نخل طور است
ز شعرش کاندرو دارد الم راه	همه گر حرف گوئی گل کند آه
ز حرفش آتش دل می‌زند جوش	بود هر نقطه‌اش اخگر در آغوش
نفس از حرف او صد ناله دارد	نمود شعلهٔ جوآله دارد
صفا از مطلعش تا می‌زند جوش	نفس فیض سحر دارد در آغوش
طراوت بس که از هر حرف بارد	ورق چون دجله عرض موج دارد

جوش طراوتش عرقی در سعی نفرین ادایی‌های خشکی وضع مگر دهان عالم کم ظرفی نریخته که سیل بی‌آبرویی بر سستی بنای تمکین‌شان نهند و آیینۀ صفایش چشمکی بر رنگ فروشی‌های زشت تمثالان سر کوجهٔ بی‌حوصلگی نزده (ص ۷۵۹) که شرم جرأت اشهار نقابی بر چهرهٔ خودنمایی‌شان نبندد و خصوصاً معرکه ساز عرصهٔ لاف عنان گسستهٔ نفس سوزیهای گزاف تهمت زدهٔ امتیاز باطل و حق صاحب نسخهٔ احقاق الحق که مدات الفاظش زبانی است در انداز سرزنش دراز و دوائر حروفش دهانی است به ادای دشنامش باز به حکم آنکه از بی‌انصافی‌های دراز نفسیش هنوز از لفظ صدای صریرست تظلم آهنگ و از تطاول بی‌اعتدالی‌هایش تا حال سینهٔ هر نقطه از خط مالمال. خدنگ آرزوها چپ و راست محو بی‌اختیار است و خواهش‌ها از شش جهت گرم پیغام گذاری که هرگاه سعی تردد در عزم تلافی دامن می‌تواند زد در اندیشهٔ جولان‌گری چرا دو اسپه نمی‌باید تاخت و چون عیارگیری زر قلم ممکن است در کورهٔ امتحان چرا خود را مأمور گذارش نباید ساخت. چون بهانه‌جوئی اعراض در هجوم معذوریها سر از هیچ جا بر نمی‌آرد و جرأت سرکشها در گرانباری مجبوری فرق از زانوی تسلیم بر نمی‌دارد بی‌اختیار ناله‌ای نارسا از جیب صریر قلم سر بر می‌آرد و آه عجز نوادر لباس خط جبّه‌ای به خاک معذوری می‌گذارد. صاحب قدرتان عالم انصاف صدای صریر را نالهٔ عجز بی‌مقداری تصور نمایند و درست‌نشینان بزم امتیاز از شکستگی وضع

خط عذر نفس سوزیها خیال فرمایند یارب امید مایوسان از در یوزه فیض قبول محروم  
 نماند و دعای خاکساران غیر از طومار شرف اجابت نخواند:  
 به حیرت گر رسی آیینۀ احوال ما دارد      چو در آیینۀ بینی حیرت تمثال ما دارد  
 چو عنقا سر به فکر نیستی در سینه می دزدد      حضور بی نیازیهای زیر بال ما دارد  
 چون در تازگی بهارستان این تحقیق جز آبیاری نهال حق پروری نمی توان یافت  
 موسومی اعلاء الحق بخیه داری از پرده (ص ۷۶۱) شهرت و اشگافت. هر گاه در محفل  
 تماشای وضع این خطوط جلوه نا مربوطیها خجالت اظهار فرود شد به تکلیف توهم غبار  
 ساغر اغماض توان پیمود و به بهانه تخیل دود پنجه مژگان در عطف عنان نگاه باید  
 کشود:

بس که ذوق عرض شوخی جلوه مشتاق است و بس  
 نقش ارژنگ خیالم محو این اوراق ماند  
 نشئه عرض سخنها داشت رنگ اعتبار  
 شیشه ناموس وضع خامشی بر طاق ماند  
 گر به بزم سور و گر در حلقه ماتم رسید  
 ناله ما هم به رنگ بیخودی مشتاق ماند  
 حیف آن معنی که خجالت بر در اغماض رفت  
 وای بر حرفی که وقف شکوه اخلاق ماند  
 هر چه در فهم خلایق رنگ گل کردن نداشت  
 جمله گرد دامن انکار یا اخلاق ماند

✱

قوله: **سوار است بر اسپ چوبین شاخ بود گرم بازی طفلانه گل**

[دیوان خزین، ص ۳۸۵]

اعتراض: اسپ چوبین اگر من حیث القیاس بر معنی مقصود شیخ دلالت می کند لیکن  
 به این معنی مستعمل نیست بل به معنی تابوت آرند.  
 جواب: معلوم نیست که قول معترض نتیجه غلبات حسد و بی انصافی هاست یا از کم  
 توجهی های دواوین و منشآت فصحا، و گرنه کیست که نمی داند که «اسپ  
 چوبین» هم کنایه از تابوت است و هم عبارت از نی است که دست خوش

سواری طفلان است و موضوع بازیچهٔ بازیگران. از آنجا که معنی اولش که چون نقش ذخیرهٔ عمر و چون تابوت بار دوش آگهی داشت حاجت به ایراد نظیر ندارد اما معنی دوم با آنکه از کمال ظهور چون نی دست زدهٔ انفاس و مانند جوز پیش پا افتادهٔ اطفال است چون به دور باش عدم آگهی نقاب از چهرهٔ تحقیقش برنداشته در پیشگاه ظهور قامت به جلوهٔ بی‌اختیاری می‌آراید، نصیرای همدانی در رقعهای که به میرزا محمد امین در طلب اصطربلاب نوشته، می‌فرماید؛ فقره:

فرسش به اسپ چوبین نرسد

و جای دیگر همچنان ایراد می‌نماید، فقره:

اسپ چوبین علم (ص ۷۶۲) طی این بادیه نیارد نمود.

ظاهر است که در این هردو مقام به جز معنی مذکور شاهد چه مقصود جلوه‌گر است.

قوله: درین فکرم که تعلیم جبین سازم سجودش را

به داغ دل دهم یاد عذار مشک سودش را

(دیوان حزین، ص ۲۳۰)

اعتراض: عذار مشک سود چه معنی دارد؟ زلف و کاکل مشکین و مشک سود در دواین فصحا دیده شده، عذار مشک سود، بویی از صحت ندارد.

جواب: صاحب دماغان عالم انصاف می‌دانند که زکام فرسودگی‌های دماغ حسّاد را چه

علاج، وگرنه چه نکتهایی که از مشک سودی عذار شاهد صحت‌تر طیب

دماغ عالمی نکرده است. چنانکه مشکین انفاسی آصفی شاهد عدل است، شعر:

تویی که نیست عذار تو مشک سود هنوز منم که ز آتش حسنت ندیده دود هنوز

در اینجا احتمال صریح است که عذار را به اعتبار خط مشک سود بسته باشد. این را

چه باید کرد که بابا فغانی که از اساتذّهٔ قدیم و قول او چه جای ما هندی نژادان که در

ثقات اهل زبان سند است رخسار را مشک بسته، شعر:

ای خط ریحان و خالت لاله و رخسار مشک نرگست آهوی چین و غمزهٔ خونخوار مشک

طرفه تر آنکه به عَلم افزای عرصه بدعت برخاسته که غمزه و خال را به تشبیه مشک و لاله پیراسته و حال آن که زبان به گفتگوهای پا در هوا کشودن در این مقام یارای حوصله نمی‌بیند و غالباً از همین قبیل باشد در این دو شعر که عطر دماغ نازک مشامان طیب الانفاس می‌گردد، رباعی:

روی تو به مشک ماند و زلف تو به خون      می‌گویم و می‌آیم از عهده برون  
مشک است ولی هنوز اندر ناف است      خون است ولی آمده از نافه برون

و حق آن است که این از عالم تشبیه مغالطه است. و آن مانند کردن چیز است به چیزی به نهجی که در عرف عکس آن باشد و باز تدارک آن به جهت رفع مغالطه. پس ظاهر است که مشک در ناف خون است و خون بیرون آمده از ناف مشک. از اینجاست که رنگینی (ص ۷۶۳) صدای صریر خامه یکی از گلدسته‌بندان معانی گوش الهام را به مغالطه خنده گل می‌فریبد، قطعه:

دهانت به گل ماند ای دلنواز      چو غنچه است رخسارت ای دل فروز  
رخت غنچه لیکن شگفته تمام      دهن گل ولی ناشگفته هنوز

غنچه شگفته غیر از گل نمی‌تواند بود و گل ناشگفته جز غنچه چه خواهد نمود. چون پیشتر استشمام روائح صحّت چاره خلل‌پذیری دماغ شبهه و اوهام گردیده است. بهانه‌جویی اندیشه قابل تهمت اضطراب بر نمی‌آید، لخلخه‌سائی همین نکته چاره بیوست دماغ سوزی‌های سراج‌الدین علی خان آرزو خواهد کرد که غبارانگیزی هوای دراز نفسیش چه مشکها که برزخم جگر نپاشیده یعنی در این مقام که، شعر:

گرد راهش شود از نکته گل مشکین تر      هر که از جلوه رخسار تو از جا رفته

ارشاد کرده‌اند که رخسار را با مشک هیچ‌نسبت نیست با آنکه معنی شعر مسطور به‌رنگ دیگر جلوه‌گر است که خان مذکور از بی‌اعتنائی چشم تأمل از غوامضش پوشیده‌اند و بر جلوه بی‌نقابش و نرسیده، در این باب مفصل گفته خواهد شد. در رساله‌ای که ترتیب آن جداگانه در جواب تنبیه‌العافلین مزین خاطر فقیر صهبائی است. آمدیم بر اینکه قدرت نمائیه‌های اساتذہ جای دم زدن ما هندی‌نژادان که جز اثر اقدام جاده پا فرسوده سعی و تردّد نداریم، نمی‌تواند بود، ع:

به کمال تو بس است آنچه درینها بازیست

قوله: جهان یکسر خراب از وضع این مسندنشینان شد

### مثلث بود خاصیت همانا این مربع را

اعتراض: مثلث نقشی است از عالم مربع نه خاصیت. اگر می‌گفت: این مربع را خاصیت مثلث است، درست می‌بود، فتأمل.

جواب: بر صاحب فهم پوشیده نیست که از مثلث ارادهٔ خاصیت اوست چنانکه از زهره در مصرع نظامی و از ناقوس ارادهٔ آواز ناقوس هم در شعر این حضرت یعنی شیخ علی حزین که می‌فرماید (ص ۷۶۴)، شعر:

که از زهره خوشتر شد آواز او

یعنی از آواز زهره. شعر:

سر کافر شدن داریم کو بُت‌خانهٔ عشقی که ناقوسش به جای نغمهٔ یاحی شود ما را  
[دیوان حزین، ص ۲۲۸]

یعنی نغمهٔ ناقوس به جای نغمهٔ یاحی شود و این از شعبه‌های فن بیان است. در این صورت اراده‌ای که مطلوب معترض است صریحاً از الفاظ این شعر می‌تراود.

قوله: ابروی کج بر سربیک مه دو هلال است

### این معجزهٔ حسن تو یا سحر حلال است

اعتراض: مقابلهٔ معجزه با سحر حلال خرق عادت است و الا سحر مقابلهٔ اعجاز است. جواب: انکار مقابلهٔ معجزه با سحر حلال هم خرق عادت است و گرنه صدق این دعوی جز شاهد تسلیم بر نمی‌آرد. در جواب این انکار زبانِ ملهم غیب رُوح طَبَعهٔ یعنی خواجهٔ شیراز بدین عنوان سروش کرامت گردیده، شعر:

معجز است این نظم یا سحر حلال هاتف آورد این سخن یا جبرئیل

[دیوان حافظ، ص ۲۷۸، دهلی]

و باده‌گسار می‌کدهٔ معنی آفرینی، دُردی آشام خمکدهٔ دشوار گزینی، گلچین بهارستان رنگین مقالی، صاف بادهٔ انصاف یعنی زلالی در مصطبهٔ مثنوی محمود و ایاز به این کیفیت ساغری بر مستان بادهٔ تحقیق پیموده و خممارآلودگان خمخانهٔ سخن را سرمست نشئهٔ معنی نموده، شعر:

بیاری شاعر افسانه‌پرداز می سحر حلال و جام اعجاز

آری! از خرق عادات جناب شیخ است که به مقتضای آیه کریمه «وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٣٥﴾<sup>۱</sup>. دامن به کمر زبان عرصه غیب در دفع جور فسادش پرداخته‌اند.

**قوله: گردیده زره پوست بر اندام شهیدان مژگان کشی دشنه شکارست ببینید**  
[دیوان حزین، ص ۳۵۱]

**اعتراض:** «دشنه شکار» چه معنی دارد؟

**جواب:** فقیر صهبائی مدتی در ترکیب «دشنه شکار» حیرت‌پرست هنگامه اوهام بود تا دریابد که از چه کیفیت رنگ مشهور معنی ریخته است هر چند گرد مطالعه دو سه نسخه جدید برآمد اما ظهور همان دشنه هوش شکار هنوز چه خونها که در دل مضطرب نمی‌انداخت (ص ۷۶۵) در عالم اضطرار چنان به خیال رسید که مگر دشنه شکار مرکبی خواهد بود به معنی کسی که دشنه شکار او باشد یعنی مژگان او آنچنان شکارکننده‌ایست که دشنه را شکار کرده. اما از آنجا که مَنْ طَلَبَ شَيْئًا فَوَجَدَ واقع است، ناگهان نسیم اعانتی از گلشن امداد غیبی وزید یعنی نسخه ابطال‌الباطل که ورقی چند از فتح علی خان است، در همین باب به نظر رسید. دیده شد که زبان خامه عندلیب نوایش به این عبارت زمزمه‌ساز گردیده. و «دشنه شکار» غلط کاتب است. و صحیح «دشنه گذار» [است]. چنانچه در دیوانی که اکثرش به خط مصنف و خوش بطریق یادگار به محمد حسن خان حسن تخلص است، مسطور است. مَنْ اراد التحقیق فلیرجع الیه انتهى کلامه.

آری! «دشنه گذار» صحیح و «دشنه شکار» غلطی است که کاتبان کورسواد گناه خود را بر گردن مصنف بسته‌اند. الحق میرزا صائبا تبریزی چه در سفته که چنین گفته، شعر:

هیچ از چنگیز خان بر عالم صورت نرفت آن ستم کز کاتبان بر عالم معنی رود

روزی از روزهای پیشین بی‌انصافی طینتی که در حسد و اعتساف از معترض پای کم نمی‌آورد، پیش راقم زبان به سؤال لاطائل برکشود که سَلَمْنَا لیکن در این صورت هم خدشه‌ای که مزمن خاطر است، رفع نمی‌شود. چه دشنه به معنی خنجریست که عیاران

۱. توبه (۹)، آیه ۲۶.

دارند. و در استعمال، خنجر کوچک است. بر این تقدیر از دشنه‌گذاری پوست براندام زره چه طور شود. چرا که زخمی که از دشنه بر بدن پیدا شود، شکل مستطیل دارد نه گرد. آری! زخمی که مشابه به حلقهٔ زره باشد از تیر بهم می‌تواند رسید. با این همه زره برای محافظت بدن است از تیر یا خنجر و شمشیر. در اینجا از تشبیه زره چه اراده ملحوظ خواهد بود. گفتیم: ای خودپسند! زخم خنجر را به تشبیه ناقص البتّه به حلقهٔ زره تشبیه می‌توان کرد. و این اسالیب بیشتر زبان زدهٔ اکابر است. و هر که اندک وقوفی بر علم بیان داشته باشد، متعجب همچو امور نخواهد بود. و این معنی (ص ۷۶۶) به هیچ وجه حاجت به ایراد نظیر ندارد. و از زره شدن پوست اراده از سوراخ سوراخ شدن اوست، نه محافظت. چنانکه بر سیاق فهم پوشیده نیست.

**قوله: در ساغر هشیاران این نشئه نمی‌گنجد**

**حیرت زدگان دانند آن عارض زیبا را**

[دیوان حزین، ص ۲۱۱]

**اعتراض:** مطروفیت نشئه در ساغر طرفه حیرت است. زیرا که نشئه در شراب است نه در ساغر.

**جواب:** نشئه‌افزایی کیفیت شعر میرزا صائبا چارهٔ خمار آلودگی‌های حیرت معترض خواهد کرد، شعر:

ساقی ما در مروت هیچ خودرایی نکرد      نشئهٔ انجام را در ساغر آغاز داشت  
و سرّ در این معنی آن است که چون نشئه در شراب است و آن در ساغر می‌باشد  
به مجاز بودن نشئه در ساغر نیز جائز داشته‌اند و از اینجاست سرمه‌آلود و سرمه‌سا صفت  
نگاه، و گرنه قیاس خود چنان می‌خواهد که صفت چشم باشد. چنانکه از سرمهٔ حروف  
و الفاظ هردو شعر سواد نظر روشن می‌توان کرد.

حاجی محمد اسلم سالم؛ شعر:

سرمه‌آلود نگاهی که به یادم آمد      که سرشکِ شفقی از مژه‌ام طوسی ریخت

میر نجات؛ شعر:

نرگس سیاه مست برآید ز تربتش      آن را که می‌کُشد نگه سرمه‌سای تو

**قوله: گشتند ز حسن تو تسلی به تجلی      کوتاه نظران مهر گرفتند سها را**

**اعتراض:** کوتاه نظران سوء ادب است. هرچند شطحیات شعرا بیش از آن است که گفته شود. لیکن این قسم از شیخ بعید است.

**جواب:** قول سوء ادب از حسد معترض خیر می‌دهد چه پیر تا جوان و از دانا تا نادان آگاه است که شعرا بی‌لحاظ سوء ادب و بی‌ملاحظه کفر و شرک هرچه می‌خواهند، گپ می‌زنند. اگر شیخ خلاف شعر، از عالم تحقیق حرف می‌زده باشد البته این معنی از او بعید باشد. وگرنه آنچه گریز؟ خواجه شیراز علیه‌الرحمة که به‌زعم ثقات هم از اولیا و هم مقتدای شعر است، می‌فرماید؛ شعر:  
پیر ما گفت خطا در قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد  
[دیوان حافظ، ص ۱۸۳، دهلی]

(ص ۷۶۷) و جائی زبان خامه‌اش به این زمزمه سامعه‌نواز گردیده، شعر:  
برو به‌میکده و چهره ارغوانی کن مرو به‌صومعه کآنجا سیاه‌کارانند  
[دیوان حافظ، ص ۱۸۸، دهلی]

ظاهر است که خطاپوش و سیاه‌کاران کم از کوتاه‌نظران نخواهد بود. خسرو شیرین سخن که خسرو ملک عبارت و پادشاه اقلیم معانی است، چنین زبان‌آور گردیده؛ شعر:  
خلق می‌گوید که خسرو بُت پرستی می‌کند آری آری می‌کنم با خلق و عالم کار نیست  
پس نظر به‌حسن اوقات این هردو پاک بینان عالم تقدس باید که این معنی از ایشان نیز بعید باشد. و ناخن اعتراض چهره معنی بخراشد. و حال آنکه کاوش دقت بی‌جا دخلی ندارد. و همچنین در کلام اساتذۀ دیگر بسیار است که طرف مراتب تعداد تاب شمارش ندارد.

**قوله: به پای خم من مخمور بر لب خاک می‌مالم**

**سبوی قسمت خشک از دل عمان برون آید**

[دیوان حزین، ص ۳۳۵]

**اعتراض:** خاک بر لب مالیدن در محاوره ثقات به‌دو معنی مستعمل است. یکی به‌معنی حاشا و انکار و دوم اخفا و استار. فلامحاله این هر دو معنی در این شعر شیخ درست نمی‌شود. یارب! مرد شیخ خلاف جمهور چیست؟



**جواب:** مراد حضرت شیخ استار مخموری خود است پیش مستان، بنا بر پاس حرمت. زیرا که چون سبوی قسمتش از دل دریا خشک برآمد پس ضرور شد در پای خم مخموری را که دارد از مستان مخفی سازد. لهذا خاک می‌مالد. و این رسم میکشان است که برای رفع بوی شراب، خاک بر لب می‌مالند. پس معنی آن باشد که در پای خم خاک بر لب می‌مالم تا همه کس بدانند که این هم شراب خورده است و خاک بر سر افشان بادیه محرومی نیست. مراد شیخ هیچ‌گونه در پرده خفا نبوده است. اما نمی‌دانم که سیه‌مستی باده کدام غفلت کاسه دماغ معترض را از باده هوش تهی ساخته و لشکر چه مخموری بر بنگاه حواسش دو اسپه تاخته.

**قوله: در دولت خود بیند اگر دولت وصلت آینه نظر پیش سکندر نگشاید**  
**اعتراض:** نظر پیش (ص ۷۶۸) کسی کشادن، محاوره غریبی است که به کوشش کسی آشنا نیست.

**جواب:** نظر در کسی و چیزی یا جانب کسی و چیزی کشادن، خود محاوره‌ایست که از غایت شهرت حاجت سند ندارد. اما «نظر پیش کسی کشادن» البته به نظر فقیر صهبائی نیامده. در این صورت که در کلام این حضرت یافته شد در درستی آن چه سخن؟ طرفه حیرت است که از نسبتی که انوری و خاقانی یا اساتذۀ دیگر قبیلۀ قبلۀ تحقیق مقلدان گردیده‌اند. حضرت شیخ چرا قابل این معنی نباشند. چه با وجود شرف زبانانی که فی‌الحقیقت خلعتی است شایسته آن جناب شهره فضل و کمالش چه قدر آوازه در گنبد نیلگون فلک انداخته و طنطنۀ تبحر علومش گوش ساکنان ربع مسکون کر ساخته. اما چه باید کرد که گوش هوش را به‌پنبه نارسائی آگنده‌اند و نقاب بی‌بصیرتی بر چهره بینش افکنده. و گرنه چه معنی دارد که قول اساتذۀ دیگر چون نزول وحی همه قابل تسلیم باشد. و در اینجا ناخن انکار چهره شاهد قبول بخرشد.

**قوله: شد از طبانچه نیلی رخسار یوسف ما**

**دیگر چه طمع باشد ز اخوان روزگارش**

[دیوان حزین، ص ۳۷۴]

**اعتراض:** طمع هرچند به اسکان دوم در کلام قدما هست لیکن نادره گویان قاطبةً متحرک می آرند حتی که اسکان آن غلط می دانند. بلی، جناب شیخ یادگار سلف است و اقدام قدماست. طرز و طور متأخرین را کجا به خاطر می آرد که پاس آن داشته باشد؟

**جواب:** هرچند در کلام متأخرین طمع به تحریک دوم بسیار است، اما اگر یکی از متأخران به تتبع و تقلید اکابر آن چنان بسته بر او چه زبان عیب توان کشود؟ چه هرگاه در زبان قدما چیزی نفس زده گردیده باشد، متأخران را در استعمال آن چه جای (ص ۷۶۹) گفتگو است و حال آنکه رتبه کلام شیخ از مراتب کلام متأخران در گذشته در سلک مرتبه سخن قدما منسلک گردیده. در این صورت بی حسد و اعتساف چرا احتمال نشود که استعمال طمع به سکون میم به طور متقدمان است که افضل الشعرا افضل الدین خاقانی در تحفة العراقرین می فرماید، شعر:

گردون بینی به طمع گوهر چون غواصان شده نگون سر

و طرفه تر اینکه به سکون دوم در مصرع شیخ غلط کاتب است که به نظر معترض رسیده. و گرنه به تحریک دوم خود هست بدین طور، ع:

دیگر طمع چه باشد ز اخوان روزگارش

به تقدیم «طمع» بر لفظ «چه» چنانکه فتح علی خان در نسخه ابطال الباطل از دیوانی که به خط جناب شیخ است، نقل کرده.

**قوله: برون در زندگی از چنگشان چیزی نمی آید**

**مگر از گور ایشان سگ برد مشت استخوانی را**

[دیوان حزین، ص ۲۵۱]

**اعتراض:** یای لفظ استخوان پیش کش فک اضافه را چه خوان است؟

**جواب:** چرب و نرمی زبان خامه ناظم هروی که خوان سالار ملک معنی است، از آنجا که در استلذاذ میوه کیفیات جوانی زلیخا از نخل دعای یوسف علیه الصلوة برخوردار شیرینی گفتار گردیده گرسنه چشمان مائده حسرت را دهن به لقمه تسکین می دوزد، شعر:

گلی آمد برون از داغ ناسور ز یک مشت استخوان یک پیرهن نور  
 قطع نظر از هرزه‌گردیهای چپ و راست که عبارت از گرد گشتن مطالعه دواوین و  
 منشآت اساتذۀ پیشین است، قول این حضرت که افضل متأخرین و اشرف متقدمین  
 است خود سند است. هرگاه چیزی در کلام معجز نظام حضرت شیخ منظور مطالع  
 گردد نمی‌دانم که با این همه اعتبار زبان‌دانی چرا قابل اسناد نباشد. وای بر نادانی  
 (ص ۷۷۰) مثنوی بوالفضول که کامل عیاری این نقد سره بر محک تجربه نازده در پله  
 سنگ کم می‌گذارند و از جیب سبک سنگی سر برمی‌آرند. اگر هرزه نگردند در منزل‌اند  
 و اگر لطمه امواج توهم نخورند مقیم ساحل، مصرع:

«چه سازم پیش پا را هیچ کس منزل نمی‌داند»

**خاتمه:** هرزه‌گردیهای هوس آخرالامر سر از گریبان جاده بی‌طاقتی کشید و سرگردانی  
 جستجو عاقبت در منزل تسکین آرمید. سرنگونیهای شغل تحریر خامه به سرنگونی  
 انفعال فضولی‌ها کشید و رو سفیدی‌های صفحه نامه آخر بروسیاهی تیره بختی  
 انجامید. روشنی صبح اجابت مگر از جیب همین شب برآید. و پرتو خورشید  
 اقبال از اوج همین تیرگی چهره کشاید، صدای آمد و رفت انفاس بر دعای  
 صهبائی آمین کناد و وضع حیرت‌پرستی‌های نگاه تماشائی جلوۀ مدعا باد.